

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

مبحث اعتماد و حسن ظنّ به خدا و اهل بیت علیهم السلام (۱۷۸ ف ۵ - ۱۷۹ ف ۲)

وقتی کسی را همه طرد کردند، آن وقت خدا او را پناه می‌دهد و می‌گوید خودم تو را می‌خواهم.

كُلُّ ذَنْبِكَ مَغْفُورٌ سِوَى الْإِعْرَاضِ عَنِّي أَدُنُّ مِنِّي، أَدُنُّ مِنِّي، أَدُنُّ مِنِّي

وقتی انسان مطرود شد؛ یعنی هیچ کس او را قبول نکرد؛ مهر باطل شد به پیشانی او زدند؛ دوست و غریبه همه دست رد به سینه‌ی او زدند؛ تنهای تنها شد؛ کسی را نداشت که او را پذیرا باشد، دور او که خیلی خلوت شد؛ آن وقت خدا می‌گوید بیا که حالا خودم تو را می‌خواهم. اصلاً خود من دور تو را خلوت کردم که رفیق خصوصی من شوی. گاهی خطاها و اشتباهات خود فرد چنین شرایطی را ایجاد می‌کند، یک جرم و عمل خلافی مرتکب شده و رسوا شده است و همه او را ترک کرده‌اند. همه او را بد، منحرف و خطاکار می‌دانند. مهر باطل شد به پیشانی او می‌زنند. تنهای تنها که شد آن وقت خدا می‌گوید حالا من خریدار تو هستم. حالا که هیچ کس تو را نمی‌خرد من تو را می‌خرم، گفت:

تنها تویی تنها تویی در خلوت تنهایی‌ام تنها تو می‌خواهی مرا با این همه رسواییم

یعنی وقتی همه بنده‌ای را ترک کردند و گفتند: گناهکار، آلوده، کثیف، پلید و منحط است، باز هم خدا خواهان و خریدار اوست. می‌گوید: او هنوز بنده و مخلوق من است، خودم او را می‌خواهم، خودم خریدار او هستم، بعضی وقت‌ها این طوری است. گاهی وقتی خدا می‌خواهد بنده‌ای را به خلوت راه بدهد، زمینه‌ای فراهم می‌کند که نسبتی به او داده شود که نسبت حقی هم نیست. همین امروز پیش از ظهر یکی از رفقایمان زنگ زد، تلفنی با او صحبت می‌کردم. گریه می‌کرد و می‌گفت: پدر و مادرم به

من این طوری می گویند. به خدا من نیستم. اگر این طوری بودم دلم نمی سوخت که بگویند؛ ولی نیستم و این طوری می گویند. همه ی اینها را به او گفتم که گاهی خدای متعال همین کار را می کند. نزدیک ترین نزدیکان انسان هم دست رد به سینه ی فرد می زنند. انسان هم هیچ جرمی مرتکب نشده است؛ ولی تهمتی به او زدند و برای دفاع از خودش هیچ راه پس و پیش ندارد. هیچ راهی برای تبرئه ی خودش ندارد. کاملاً محرز شده که این فرد مرتکب چنین خطا و خلافی شده است در حالی که واقعاً کوچک ترین خطایی نکرده؛ و به خاطر همین اتهام همه او را ترک می کنند و او را تنها می گذارند. وقتی تنهای تنها شد، خدا می گوید: حالا خودم تو را می خواهم، خودم خریدار تو هستم. اصلاً خودم این کار را کردم. خودم جور کردم که این اتهام به تو زده شد که همه تو را ترک کنند و دورت خلوت خلوت شود تا رفیق و دوست خصوصی خودم شوی. عین ماجرای حضرت یوسف علیه السلام که چند بار خدمت شما عرض کرده ام. کیل زرّین را در بار بنیامین برادر تنی خودش گذاشت. کارمندها وقتی دیدند پیمانهای زرّین نیست، فریاد زدند «**أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ**»^۱ کاروانیان شما دزدید. گفتند: نه به خدا ما دزد نیستیم. نیامدیم خرابکاری کنیم. گفتند: پیمانهای زرّین ملک گم شده است. غیر شما هم کسی اینجا نبوده، قاعدتاً شما آن را برداشتید. گفتند: ما دزد نیستیم، به خودمان مطمئن هستیم، بار ما را بگردید. پرسیدند: اگر در بار کسی پیدا کردیم با او چه کار کنیم؟ گفتند: در بار هرکس پیدا کردید او را بازداشت کنید و نگه دارید. در مقررات مصر نبود که بتوانند دزد را زندانی و بازداشت کنند. اینها خودشان پیشنهاد کردند. بارها را گشتند. اول هم خود حضرت یوسف شروع به گشتن کرد. «**فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ آخِيهِ**»^۲ از بار بقیه ی برادرها شروع کرد، آخرین بار، بار بنیامین بود. به بار بنیامین رسید دستش را داخل گونی کرد که برایش گندم ریخته بود و از وسط گونی جلوی جمعیت پیمانهای طلا را در آورد. بنیامین بنده ی خدا می داند که دزد نیست، هیچ راهی برای دفاع از خودش ندارد چه

^۱. سوره ی یوسف، آیه ی ۷۰.

^۲. سوره ی یوسف، آیه ی ۷۶.

بگوید؟ بگوید من نذر دیدم؟ می‌گویند جلوی چشم همه از بار تو در آمده است؛ لذا این اتهام به پیشانی بنیامین چسبید و مسلم و محرز شد که او دزدیده است. یک کلمه هم نتوانست حرف بزند، دید اصلاً هر چه بگوید خنده‌دار است. مظلومانه سرش را پایین انداخت. اول برادرها از او کمی دفاع کردند دیدند نمی‌پذیرند. گفتند: او یک پدر پیر دارد، برادرش را گریه خورده است. پدرش به قدری گریه کرده که کور شده است. حالا اگر این یکی را هم بگیرد او از غصه می‌میرد. یکی دیگر از ما برادرها را به جای او بازداشت کنید. گفتند: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ»^۳ پناه به خدا که ما غیر از کسی که کالای خود را در بارش یافتیم، شخص دیگری را بازداشت کنیم. وقتی محرز شد که بنیامین هیچ راه نجات ندارد، برادرها پشت او را خالی کردند و به خود حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام گفتند: «إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلٍ»^۴ اگر امروز بنیامین دزدی می‌کند، برادری به نام یوسف داشت که او هم دزد بود. حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام هم به روی خودش نیاورد که اینها چه می‌گویند. بنیامین سرش را پایین انداخت، برادرها او را ترک و پشت او را خالی کردند. تنهای تنها شد. به زندان رفت و برادرها به کنعان بازگشتند. شب موقع غذا خوردن شد و سفره را گستراندند. خوب است یک مقام بالا و بزرگ در تشکیلات موقعی که می‌خواهد غذا بخورد بگوید: کارمندهای جزء و مستخدمین هم بیایند یا سلطان بگوید: زندانی بیاید کنار سفره بنشیند با ما غذا بخورند. یوسف عَلَيْهِ السَّلَام روی همین رویه گفت: شخصی را که امروز زندانی کردید، سر سفره بیاید و با من غذا بخورد. بنیامین را داخل اتاق آوردند و دو برادر تنی به هم رسیدند؛ یعنی تمام این نقشه را یوسف عَلَيْهِ السَّلَام تهیه کرد که اتهام به او بخورد، هیچ راه دفاعی نداشته باشد، همه دست رد به سینه‌ی او و مهر باطل شد به پیشانی او بزنند، تا آخر او به یوسف عَلَيْهِ السَّلَام راه پیدا کند. دو نوع است گاهی طرف واقعاً خلافی مرتکب شده؛ ولی علی‌رغم آلودگی و خلافش خدا می‌گوید: با همه‌ی گناهان، آلودگی‌ها و معصیت‌ها باز خودم خریدار تو هستم، نکند مأیوس شوی، «فَأَنْ

^۳. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۹.

^۴. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۷.

یا عِبَادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ^۵ هیچ کس تو را نمی خواهد، هیچ کس قبولت ندارد، پیش هیچ کس آبرو نداری، هیچ کس تحویلت نمی گیرد، سلامت را جواب نمی دهند، همه در را به رویت بسته اند، در خانه ی من به روی تو باز است. آغوش من به سوی تو باز است. وقتی کسی را همه طرد کردند، آن وقت خدا او را پناه می دهد و می گوید خودم تو را می خواهم؛ لذا پشت کردن به خدا و مایوس شدن از او بزرگترین گناه است و این گناه نابخشودنی است.

كُلُّ ذَنْبِكَ مَغْفُورٌ سِوَى الْاِعْرَاضِ عَنِّي اُدُنُ مِنِّي، اُدُنُ مِنِّي، اُدُنُ مِنِّي

همه ی گناهان قابل بخشش است. همه ی گناهان تو را بخشیدم «كُلُّ ذَنْبِكَ مَغْفُورٌ» همه ی گناهان تو بخشیده شده است «سِوَى الْاِعْرَاضِ عَنِّي» به جز پشت کردن و رو برگرداندن از من. هر چقدر هم گناه داری، به من پشت نکن. یک دوست اهل بیت مبتلا به مشروبات الکلی بود. دید حضرت داخل کوچه می آیند. او هم تازه مشروب خورده بود، دهنش بو می داد، خجالت کشید که با حضرت روبرو شود و سلام کند و از دهنش بوی عفونت مشروب الکلی بیاید. لذا به بهانه ی اینکه مثلاً دکمه ی لباسش را ببندد یا بند کمر بندش را سفت کند، روی خود را به دیوار کرد که حضرت از پشت سر او رد شوند. حضرت که رسیدند سر خود را روی شانه ی او گذاشتند و فرمودند: در هر حال که هستی روی خود را از ما برنگردانید. «كُلُّ ذَنْبِكَ مَغْفُورٌ سِوَى الْاِعْرَاضِ عَنِّي» تمام گناهانت را می بخشم، تمام آلودگی هایت را صرف نظر می کنم، جز اینکه خواهی رویت را از من برگردانی. رویت را از من برنگردان «اُدُنُ مِنِّي، اُدُنُ مِنِّي، اُدُنُ مِنِّي» بیا نزدیکم، بیا تو بغلم، هر چقدر هم که آلوده و گناهکاری بیا پیش خودم. خودم خریدار تو هستم، خودم پذیرای تو هستم.

^۵ سوره ی زمر، آیه ی ۵۳.

✿ آن قدر حق تعالی با ما مدارا کرد که «حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي»^۶ گویا ما اصلاً گناهی انجام نداده‌ایم؛ بلکه بالاتر، آن قدر به ما لطف و محبت فرمود که گویا ما به او لطف و منت داریم «كَأَنَّ لِي التَّطَوُّلَ عَلَيْكَ»^۷ و آن قدر مدارا کرد که گویا ما امیریم و او مأمور، ما دستور می‌دهیم و او اجرا می‌کند؛ «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۸ (۱۱:۱۱)

آن قدر حق تعالی با ما مدارا کرد که «حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي» دعای ماه رمضان است. گفت خدایا این قدر با من مدارا کردی که «حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي» گویا اصلاً من گناهی مرتکب نشدم، به رخم نکشیدی، به رویم نیاوردی، منی که در آلودگی، در جرأت به خرج دادن، در عصیان و سرکشی در برابر فرمان تو، در بی‌ادبی و حرمت شکنی در برابر فرمان تو کم نگذاشتم و باروی باز و خندان پذیرای من شدی. «حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي» گویا ما اصلاً گناه انجام نداده‌ایم، بلکه بالاتر آن قدر به ما لطف و محبت فرمود که گویا ما به او لطف و منت داریم. نه اینکه ما به او بدهکار نیستیم، نه مثل اینکه پناه به خدا او به ما بدهکار است. طوری از خوبی و بزرگواری با ما رفتار کرد «كَأَنَّ لِي التَّطَوُّلَ عَلَيْكَ» گویا من منت بر تو دارم. من به تو خوبی کردم، تو به من بدهکاری. خدایا علی‌رغم آن همه آلودگی و گناه نه تنها به رخم نکشیدی و به رویم نیاوردی، طوری با من رفتار کردی مثل اینکه تو به من بدهکاری نه من به تو، و آن قدر مدارا کرد که گویا ما امیریم و او مأمور، ما دستور می‌دهیم و او اجرا می‌کند. پناه به خدا، فرمانروای عالم هستی، سلطان عالم وجود با بنده‌ی ذلیلش طوری رفتار کرد که گویا این فرمانرواست و او العیاذبالله عبد است. این فرمانده و او فرمانبر است. فرمود: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» شما بخواهید من اجابت و اطاعت می‌کنم. شما بخواهید من خواسته‌ی شما را عملی می‌کنم.

^۶ سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۶۷ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه‌ی ثمالی.

^۷ شیخ طوسی، مصباح‌المتجهّد و سلاح‌المتعبّد، ج ۲، ص ۵۷۹ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای افتتاح.

^۸ سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۰.

🌸 چون حق تعالی قیوم همه‌ی اشیا است و هیچ آفتی به او راه ندارد و از هر جهت غنی مطلق است، ما خیالمان راحت است. خیلی باید آرامش داشته باشیم؛ چون به قیوم ما هیچ صدمه‌ای وارد نمی‌شود. (۱۳:۴۰)

شما وقتی اعتماد و اتکایتان به چیزی است که آن چیز زوال‌پذیر است، جا دارد توی دلت خالی باشد. اتکایت به فلان مقام مملکتی است که مقام بالایی دارد؛ ولی احتمال دارد فردا این مقام را نداشته باشد، دل توی دلت نیست که فردا اگر این فرد وزیر نبود چه خاکی به سرم کنم؟ او امروز پارتی من است، اگر فردا از وزارت افتاد من چه خاکی به سرم کنم؟ اتکا به کسی داری که مقامش پایدار نیست، اتکا به چیزی داری که ماندگار نیست. به زور بازو و زیبایی اتکا داری که هیچ‌یک ماندگار نیست. به پول و ثروت اتکا داری، به هر چه زوال‌پذیر است اتکا داری، جا دارد و حق است که دل تو دلت نباشد که اگر اتفاقی افتاد و تکیه‌گاه من از بین رفت چه خاکی به سرم کنم؟ ولی وقتی قیوم انسان، تکیه‌گاه انسان، کسی که انسان را سر پا نگه داشته خدایی است که هیچ آفتی به او راه ندارد، خدا را که کسی نمی‌تواند از خدایی عزل کند، خدا که از بین نمی‌رود، خدا که زوال‌پذیر نیست، وقتی قیوم همه‌ی ما خدایی است که همیشه هست، هیچ وقت کیسه‌اش خالی نمی‌شود، غنی مطلق است، کسی پشت سر ماست که بی‌نیاز و قادر مطلق است؛ لذا خیالمان راحت است، غم چه دارد؟ وقتی پشتیبان، کسی که انسان را سر پا نگه داشته، تکیه‌گاه ما چنین خدایی است که زوال‌ناپذیر، همیشگی، جاودانه و قیوم است خیالش راحت می‌شود، دغدغه‌ی خاطر ندارد. برای فردا، پس فردا، پنج سال دیگر، صد سال دیگر، یک میلیون سال دیگر هیچ نگرانی ندارد. برای دنیا و آخرتش نگرانی ندارد. ان‌شاءالله اگر خدا عمر داد جلسه‌ی آینده می‌گوییم که برای آخرتش هم نگرانی ندارد. خدا این قدر خوب است، این قدر خوب است، این قدر خوب است غلط است. خوبی خدا فوق قدر و اندازه است. خوبی خدا فوق تصوّر ما و بی‌حدّ است. خوبی بی‌حدّ خدا جایی حتّی برای اینکه راجع به قبر، قیامت و برزخ و ... نگرانی داشته باشد باقی نمی‌گذارد. اگر این را باور کرد و باور به خوبی خدا در جانمان نشست، خود این باور میوه‌های قشنگی می‌دهد. می‌دانید فرد کسی را قبول کرد، به خوبی دوستش

داشت، دل به او باخت، با او نمی‌جنگد، خلاف میلش رفتار نمی‌کند، کاری نمی‌کند که او اذیت شود؛ یعنی اگر ما خوبی خدا را باور کنیم این حسن ظن و اعتماد به خدا در ما ایجاد شود، اعمالمان صالح می‌شود. معصیت و گناهی که به خاطرش دلمان بلرزد که فردای قیامت چطوری جوابگو باشیم نمی‌ماند. این حسن ظن و اعتماد به خدا ریشه‌ی آنها را هم می‌کند. چون انسان رفیق می‌شود و انسان با رفیقش که سر ناسازگاری نمی‌گذارد. رفاقتمان جور شد و فهمیدیم خدا خیلی خدای خوبی است. آن موقع خدای نکرده با خدا هم نمی‌جنگیم، عصیان، معصیت و سرکشی نمی‌کنیم؛ لذا راجع به قیامت هم خیالمان راحت خواهد شد، اگر قبول و باور کنیم. قیوم ما هم در دنیا، هم در برزخ و هم در قیامت خداست و این قیوم کریم، رحیم، رؤف و عطف است، پس خیال انسان برای قیامتش هم راحت می‌شود.

امیدواریم خدای متعال این باورها را در جان ما نفوذ دهد. چیزهایی که لطف کرد در زندگی به گوش ما خورد و به ذهن ما راه پیدا کرد، توفیق دهد در قلب ما نفوذ کند و ما مصداق حسن ظن و خوش بینی به خدای متعال شویم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ